

ارائه مدلی برای تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی

تقی آزادارمکی

استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران – tazad@ut.ac.ir

نوح منوری کارشناس ارشد جامعه‌شناسی – monavvary@alumni.ut.ac.ir

تاریخ دریافت: 1390/2/6

تاریخ پذیرش: 1390/5/30

چکیده

این مقاله، بر آن است که مدلی برای تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی بدست دهد. منظور از سیاست‌های فرهنگی در این مقاله به طور خاص سیاست‌هایی است که از جانب دولت به صورت مکتوب و مصوب ارائه می‌شود تا زمینه‌ای برای مدیریت فرهنگی (برنامه‌ریزی و سازماندهی و هدایت منابع و نیروها) باشد.

مدل باید به دنبال پیدا کردن عقلانیت حاکم بر سیاست فرهنگی باشد. به منظور دست‌یابی به این مدل، ضمن مطالعه ادبیات موضوع به مسائل دخیل و موثر در شکل دادن به سیاست‌های فرهنگی مثل تعریف فرهنگ، محدوده‌ی فرهنگ، ویژگی‌های اجتماعی فرهنگ، دلایل نیاز به سیاست‌گذاری برای فرهنگ و علل تدوین آن، و سرمشق‌های سیاست‌گذاری فرهنگی و همچنین اجزای سیاست فرهنگی می‌پردازیم.

در نهایت هم‌ی این موارد که بر شمردیم به علاوه‌ی نهاد متولی اجرای سیاست تبدیل به متغیرها و حوزه‌ای که مورد سیاست‌گذاری قرار گرفته نهایتاً هشت متغیر اصلی برای تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی را شکل می‌دهد. به ازای هر متغیر، مقوله‌های متناسب با آنها از خلال مطالعه ادبیات موضوع استخراج و مطرح شده است.

واژگان کلیدی: فرهنگ، سیاست فرهنگی، سیاست‌گذاری فرهنگی، برنامه‌ریزی فرهنگی، تحلیل محتوا، ارزیابی سیاست‌های فرهنگی

فرهنگ فصل مشخصه‌ی انسان‌هاست، انسان بودن مساوی است با فرهنگ داشتن و فرهنگ شامل همه فعالیت‌ها و دستاوردها و معارف مادی و معنوی انسانی می‌باشد که البته خود می‌تواند به عاملی برای تمایز میان انسان‌ها تبدیل شود. رویکردی به فرهنگ که آن را در حفظ منافع ملی، توسعه و پیشرفت، هویت‌بخشی و حفظ انسجام نظام سیاسی و پر کردن خلاءهای انسانی مهم می‌داند و به طور کلی فرهنگ را موثر در تعیین بخشیدن به سایر جنبه‌های زندگی انسانی تلقی می‌کند راه را برای طرح و اجرای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای فرهنگ باز می‌کند.

آنچه در این مقاله تحت عنوان «سیاست فرهنگی» می‌آید، ترجمه اصطلاح انگلیسی Cultural Policy است که در اینجا مترادف با «سیاست‌گذاری فرهنگی»¹ آمده است. مطابق یک تعریف «سیاست فرهنگی شامل همه اقدام‌هایی است که از سوی دولت، نهادهای خصوصی و اتحادیه‌های اجتماعی برای سمت‌دهی توسعه نمادین، برآوردن نیازهای فرهنگی در مردم و دستیابی به توافقی درباره شکلی از نظم یا دگرگونی اجتماعی، انجام می‌شود. به عبارت ساده‌تر، سیاست فرهنگی شامل اصول مکتوب و غیرمکتوبی است که از سوی برنامه‌ریزان برای ایجاد تغییر در وضع موجود و دستیابی به اهداف مطلوب در حوزه‌های مختلف فرهنگی تدوین می‌شود و توسط مدیران به اجرا در می‌آید» (صالحی و عظیمی؛ 179).

چنانکه ملاحظه می‌شود این تعریفی عام از سیاست فرهنگی است که آن را محدود به دولت نمی‌داند. بنابراین می‌توان دو تعریف «عام» و «خاص» از سیاست فرهنگی بدست داد. در تعریف عام به کلیه ارزش‌ها و اصولی که راهنمای انسان‌ها در روابط اجتماعی است و توسط نهادهای گوناگون به عنوان معیارهای تصمیم‌گیری و رفتار پرداخته و ترویج می‌شود، اطلاق می‌شود. در تعریف خاص سیاست فرهنگی به اصول و مبانی اطلاق می‌شود که به صورت رسمی از جانب «دولت» اعلام می‌شود تا معیار عمل سازمان‌های فرهنگی قرار گیرد. منظور ما در این مقاله همین تعریف خاص است. پس به این ترتیب تعریف سیاست‌گذاری فرهنگی (در معنای خاص و در این مقاله) عبارت است از کوشش آگاهانه و سازمان‌یافته دولت برای ایجاد تغییر در محتوای

فرهنگ و دستیابی به اهداف مطلوب در حوزه‌های مختلف فرهنگی (شامل نمادها، اندیشه‌ها، ارزش‌ها و هنجارها)¹. به طور کلی قلمرو سیاست‌های فرهنگی بسیار وسیع است. امور مختلفی از قبیل ترویج برخی از فرهنگ‌ها و نفی برخی دیگر، نمایش برخی نمادها و پنهان نگه‌داشتن برخی دیگر، مشروعیت بخشیدن به هنجارهای مشخص، مبنا قرار دادن ارزش‌های خاص، راه دادن به بعضی عناصر خاص فرهنگی و سد کردن بعضی دیگر و ایجاد حس هویت و شکل دادن به رفتارهای اجتماعی و غیره همه در چارچوب سیاست‌های فرهنگی قرار می‌گیرد.

سیاست فرهنگی با این تعریف از مفاهیم نزدیک به خود مثل سیاست فرهنگ²، سیاست فرهنگی³، برنامه‌ریزی فرهنگی⁴، و مدیریت فرهنگی⁵ متمایز می‌شود.

۲- عقلانیت موجود در سیاست فرهنگی

در جستجوی عقلانیتی که حاکم بر سیاست‌های فرهنگی است (و به همین نسبت عدم عقلانیتی که ممکن است گرفتارش شود) می‌توانیم از نظریات ماکس وبر⁶ استفاده کنیم که به طرز وسیعی با عقلانیت عجین شده است. در نظر وبر، جوامع مدرن، جوامعی عقلانی شده هستند (به طور خاص عقلانیت ابزاری) و این عقلانیت صرفاً در اقتصاد و تکنولوژی خود را نشان نمی‌دهد، بلکه در علم، حقوق، دولت، فرهنگ، و هنر نیز پیداست. یک نهاد، مثلاً یک سازمان فرهنگی، عقلانی است به این خاطر که بر مبنای قوانین سازمان یافته است و کاراترین ابزار را برای دستیابی به اهدافش در زمان

1- سیاست‌گذاری فرهنگی به معنای سیاست‌گذاری برای فرهنگ است و نه نگاه فرهنگی به سیاست‌گذاری عمومی

2-Politics of Culture

ناظر به ابعاد سیاسی و نتایج رفتارها و شکل‌های مختلف فرهنگی است از جمله تبلیغات، سینمای عامه‌پسند و همین‌طور مربوط به قدرت اجتماعی فرهنگ (مک‌گویگان، 96)

3-Cultural Politics

به معنای نگاه پساساختارگرایانه به سیاست است که سیاست را در وسیع‌ترین مفهوم ممکن به مثابه ستیز و دگرگونی هویت‌ها و ساختارهای اجتماعی درک می‌نماید و حکایت از تغییر پارادایم در جامعه‌شناسی سیاسی دارد (ش، 25)

4-Cultural Planning

در حالیکه سیاست‌گذاری شامل رهیافت‌های کلی و پاسخ به مسائل کلان و کیفی می‌شود، برنامه‌ریزی در راستای سیاست‌گذاری، به جنبه‌های عملی و اجرایی و تخصصی و کمی می‌پردازد.

5-Cultural Management

فرآیند به کارگیری منابع مادی و انسانی در راستای دستیابی به اهداف تعیین شده در عرصه فرهنگ

6-Max Weber

معین تشکیل داده است (دیولند¹؛ 1). به این ترتیب، سیاست‌های فرهنگی را باید اساساً شکلی از حضور عقلانیت ابزاری در جامعه دانست که از سوی دولت اعمال می‌شود، اما در تحلیل سیاست‌های فرهنگی باید دید که آیا اشکال دیگری از عقلانیت در سیاست فرهنگی مشخص می‌شود یا خیر.

یورگن هابرماس² به عنوان فرد دیگری که نظریه عقلانیت را بسط داد، به هر دو بعد ابزاری و هنجاری³ روابط بین عامل‌ها توجه کرد و عنوان کرد که کنش ارتباطی در زیست جهان با عقلانیت ابزاری نظام (سیستم) در تضاد قرار می‌گیرد. نظریه هابرماس راهی باز می‌کند تا به کشمکش‌ها و روابط بین عامل‌های فرهنگی مختلف و نوع تاثیرگذاری عقلانیت‌های مختلف بر سیاست‌های فرهنگی بپردازیم. نظام سیاسی فرهنگ را به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کند. بنابراین عقلانیت ایده‌آل برای سیاست‌های فرهنگی، عقلانیتی است که برای پیاده‌سازی اهداف بهینه باشد. این نوع عقلانیتی که قرار است خود را به فرهنگ تحمیل کند، با عقلانیت درونی فرهنگی که مایل به بازتولید سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی زیبایی‌شناختی است، درگیر می‌شود. از سوی دیگر بازار سعی در جهت دادن به تولیدات فرهنگی در راستای عقلانیت سودمحور خود می‌کند. بنابراین تحلیل سیاست‌های فرهنگی باید ناظر به همه‌ی این ابعاد باشد (همان؛ 2).

این نگاه به سیاست‌های فرهنگی، دلالت‌های روشنی بر استفاده هر چه بیشتر از عرصه عمومی و طرح نظرات گوناگون در تدوین سیاست‌های فرهنگی دارد. به طوری که اگر تنها بازیگر میدان سیاست‌های فرهنگی دولت باشد و آن هم تنها به دنبال اعمال سیاست‌های بالا به پایین باشد، عملاً سیاست‌های فرهنگی به بن‌بست کشیده می‌شود. درگیر کردن و توجه به فرهنگ‌های مختلف، این نتیجه را هم در بر دارد که حوزه‌های مورد سیاست‌گذاری، محدود می‌شود و این خیال که می‌توان همه عرصه‌های فرهنگ را توسط سیاست‌های فرهنگی شکل داد، به کناری گذاشته می‌شود. چرا که منطبق حضور

1-Peter Duelund
2-Jurgen Habermas
3-Normative

دولتی در مورد فرهنگ، مانند هر حوزه دیگری به سمت کنترل و تسلط سوق پیدا می‌کند.

موضع ما در این مقاله کشف و تشخیص عقلانیت‌های مختلفی است که در متن سیاست‌های فرهنگی خود را جلوه می‌دهند، بنابراین مدلی که برای تحلیل سیاست‌های فرهنگی به دست می‌آید باید توانایی تشخیص منطبق که بر سیاست‌های فرهنگی سایه افکنده است و شناسایی تضادها و تناقض‌ها را داشته باشد. مدل مورد نظر مجموعه‌ای از متغیرها و مقوله‌ها برای ارزیابی سیاست‌های فرهنگی به روش تحلیل محتوا است. توصیفی که از سیاست‌های فرهنگی با این روش بدست می‌آید دقیق و قابل ملاحظه خواهد بود و همچنین از دل آن سنخ‌شنایی و چهارچوبی در می‌آید که می‌تواند برای تحقیقات آتی در این زمینه مفید واقع شود.

دولت‌ها، سیاست‌های فرهنگی خودشان را به صورت مکتوب و مصوب عرضه می‌کنند تا هم مبنایی برای برنامه‌ریزی و مدیریت فرهنگی در جامعه باشد و هم کارکردها و اهداف و نهادهای مسئول و همچنین قلمرو اعمال سیاست‌ها را مشخص کنند¹. موضوع این تحقیق، تدوین مدلی برای ارزیابی همین سیاست‌های فرهنگی رسمی دولت است که به شکل مکتوب و مصوب قابل ملاحظه و بررسی است.

۳- تاثیر تعریف فرهنگ بر سیاست‌گذاری

اولین مرحله در سیاست‌گذاری فرهنگی، تعریف فرهنگ است که موجب شناسایی متغیرهای اساسی فرهنگ و شاخص‌های ارزیابی آن می‌شود و دامنه و گستردگی سیاست‌ها را تعیین می‌کند (اشتریان؛ 21). در ادامه به تعاریف مختلفی که از فرهنگ وجود دارد خواهیم پرداخت اما پیشتر لازم است اشاره کنیم که هر مفهومی از فرهنگ الزامات برنامه‌ای خاص خود را دارد. اگر فرهنگ را به معنای شیوه زندگی تعریف کنیم، برنامه‌ریزی فرهنگی دامنه‌ای وسیع پیدا می‌کند و از لحاظ نظری، این نوع برنامه‌ریزی

1- اولین برنامه‌ریزی فرهنگی ایران پس از انقلاب، تحت عنوان «سند سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» در سال 1371 شمسی تهیه و به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید. همچنین در قانون اساسی و برنامه‌های توسعه پنج‌ساله بخشی تحت عنوان فرهنگ وجود دارد.

تمامی اجزای شیوه‌ی زندگی را در بر می‌گیرد. اگر فرهنگ را در معنای سازمان‌های تولیدکننده معنا و محصولات آن در نظر بگیریم، حوزه‌ی برنامه‌ریزی به کالاهای فرهنگی محدود می‌شود.

تعریف گسترده‌ی فرهنگ، تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران فرهنگ را به عرصه‌ی وسیعی وارد می‌کند که حوزه‌های به ظاهر غیرفرهنگ را هم شامل می‌شود. اگر تعریف فرهنگ گسترده باشد، سیاست‌گذار ناچار می‌شود حوزه‌های گسترده‌ای از عمل دولتی را با عنوان سیاست فرهنگی پوشش دهد. در اینجا دامنه‌ی تعاریف فرهنگ، مجموعه رفتارها و هنجارها و ارزش‌های جامعه است. در مقابل، تعریفی از فرهنگ که تنها مصارف و خدمات فرهنگ را شامل شود، چارچوب عمل سیاست‌گذاری را محدود می‌کند. این رویکردی کاهش‌گرایانه است که فرهنگ را در عرصه محدود کالاها و خدمات فرهنگی خلاصه کند. در اینجا فرهنگ، توسعه‌ی هنر و مقولات زیبایی‌شناختی و همچنین محصولات و خدماتی تعریف می‌شود که اوقات فراغت را پر می‌کند. این تعریف از فرهنگ با هنر آمیخته می‌شود و محدود به حوزه‌های پیرامونی آن اعم از تولید و مصرف هنری می‌شود.

برای دانستن اینکه چه تعاریفی از فرهنگ وجود دارد و هر کدام چه ویژگی‌هایی را مورد تاکید قرار می‌دهند و چگونه می‌توانند در سیاست‌گذاری دخیل و تاثیرگذار باشند و برای طرح منطق سنخ‌شناسی تعاریف فرهنگ، لازم است که تاریخچه‌ی مفهوم فرهنگ را مورد کنکاش قرار دهیم و تعاریف عمده‌ای که از فرهنگ موجود است را بشناسیم.

تعریف هنجاری: نخستین و قدیمی‌ترین معنای فرهنگ (culture) در نوشته‌های قرن پانزدهم به معنای پرورش و مراقبت از محصولات یا نگهداری از حیوانات دلالت داشت (باکاک؛ 37). در اواسط قرن شانزدهم معنای مجازی فرهنگ شکل می‌گیرد و در نتیجه می‌تواند بیانگر پرورش یک توانایی یا استعداد، یعنی به معنای کار کردن در جهت توسعه آن باشد (کوش؛ 13).

در قرن هجدهم فرهنگ در معنای مجازی خود پذیرفته می‌شود و غالباً مضاف واقع می‌شود؛ به این ترتیب از فرهنگ هنرها، فرهنگ ادبیات یا فرهنگ علوم گفتگو می‌شود.

فرهنگ رفته رفته به صورت تنها و در معنای شکل‌دهی، پرورش اندیشه و استعداد به کار می‌رود. سپس معنای متفاوتی هم به خود می‌گیرد و از فرهنگ به معنای عمل (عمل آموزش دادن)، به فرهنگ به معنای وضعیت و حالت (وضعیت اندیشه و ذهن پرورش یافته از طریق آموزش، حالت فردی که دارای فرهنگ است) می‌رسیم. این مبنای تعریف هنجاری فرهنگ است.

تعریف هنجاری، فرهنگ را به عنوان به وجود آورنده‌ی اتفاق آرا در ارزش‌ها و استانداردها می‌شناسند. به علاوه از آنجایی که فرهنگ به عنوان ارائه کننده‌ی آخرین ارزش‌ها، بهترین ارزش‌هایی که در حد توان انسانی است در نظر گرفته می‌شود، این تعریف معمولاً به اینجا ختم می‌شود که تعیین و اشاعه فرهنگ باید به عهده طبقه یا نخبه خاصی باشد. آنچنان که بیلینگتون می‌گوید «در این تعریف تمایز نسبتاً روشنی بین جامعه و فرهنگ ظاهر می‌شود و فرهنگ چیزی است که جامعه را زیر چتر خود می‌گیرد، باز می‌تاباند و در نهایت روی آن تاثیر می‌گذارد» (بیلینگتون؛ 41).

تعریف توصیفی: انسان‌شناسان برای استفاده‌ی ابزاری از مفهوم فرهنگ در جهت مطالعه‌ی تفاوت انسان‌ها، به آن معنایی کاملاً توصیفی دادند. تعریف تایلور¹ (1832-1917) مردم‌شناس انگلیسی، که در سال 1871 میلادی در کتاب فرهنگ ابتدایی آمده به عنوان نخستین تعریف مردم‌شناختی فرهنگ معروف است: «فرهنگ مجموعه‌ی پیچیده‌ای است که شامل شناخت‌ها، باورها، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد به عنوان عضو جامعه، از جامعه‌ی خود فرا می‌گیرد» (روح‌الامینی؛ 17). تا پیش از انسان‌شناسی، قلمرو فرهنگ اینچنین وسیع نبود و تنها اندیشه‌های متعالی و زیبا را در بر می‌گرفت که در زندگی روزمره مردم جایی نداشت.

در تعریف توصیفی، فرهنگ در محصولات والای فکری و هنری خود را نشان نمی‌دهد، بلکه در شیوه‌ی زندگی مردم تنیده شده است. فرهنگ، تجربه‌ی زیست‌شده‌ی انسان‌ها در زمان و مکان خاص است. از این رو، تمایز بین فرهنگ متعالی و فرهنگ منحط یا مبتذل بی‌معنی است. با این تعریف، انسان بودن مساوی است با فرهنگ

1-Edward Burnett Tylor

داشتن. فرهنگ شامل همه پدیده‌های خاص زندگی انسانی است و شیوه‌ی زیست انسان‌هاست. پس دیگر انسان بی‌فرهنگ یا جامعه‌ی بی‌فرهنگ نداریم، زیرا زندگی اجتماعی انسان‌ها، اساساً به معنای در فرهنگ زیستن است. آنچه در این تعریف مهم است اینکه در این تعریف، مفهوم پیشرفت دیگر وجود ندارد و به اموری که در لحظه‌ی معینی از زمان قابل مشاهده است و تحول آن قابل اندازه‌گیری است توجه می‌کند. این تعریفی است که متخصصین علوم اجتماعی می‌پذیرند. اما در سایر رشته‌ها و در امور مدیریتی و اداری، فرد با فرهنگ فردی است که ادبیات و هنر بدانند.

تعریف اسنادی (زیبایی شناختی): جدای از این دو تعریف (هنجاری و توصیفی) تعریف دیگری از فرهنگ وجود دارد که در مدیریت و نزد سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی و در برنامه‌ریزی‌های خاص فرهنگی خود را نشان می‌دهد و آن تعریفی از فرهنگ است که آن را در معنای محدود و معادل کالاها و آثار و محصولات فرهنگی به کار می‌گیرد. در مقابل تعریف کلی (تعریف انسان‌شناختی) از فرهنگ و نگاه وسیع به آن، تعریف جزئی و محدود فرهنگ، عبارت خواهد بود از آثار و محصولات و فرآورده‌های فرهنگی. این تعریف از فرهنگ در هنر و ادبیات (موسیقی، رسانه‌ها، تئاتر، معماری، مد) به کار می‌رود و معیار سنجش آن نیز همان افراد داخل میدان هنر و ادبیات خواهند بود. فرهنگ با این تعریف در جوامعی در دسترس است که نیازهای اولیه در آن تا حدودی تامین شده باشد.

این معنا از فرهنگ که به معنای هنرها در نظر گرفته می‌شود، از یک منظر نزدیک به معنای اول (تعریف هنجاری) است. چرا که در این معنا هم سطوح بالایی از فرهیختگی تعریف می‌شود که تنها تعداد معدودی از افراد می‌توانند به آن دست پیدا کنند. همچنین از یک منظر دیگر، این معنا به معنای دوم فرهنگ (تعریف توصیفی) نزدیک می‌شود، چرا که در تعریف توصیفی هم روی میراث مشترک و جمعی بودن فرهنگ تاکید می‌شود، همانطور که آثار فرهنگی و هنری یک جامعه به نوعی نماینده‌ی فرهنگ آن جامعه به خصوص در عرصه روابط متقابل بین فرهنگی معرفی می‌شود. در واقع این تعریف از فرهنگ همانطور که به آثار موجود هنرمندان و روشنفکران دلالت می‌کند، نشان‌دهنده وضعیت کلی یک جامعه نیز می‌باشد.

در نتیجه سه تعریف از فرهنگ را می‌توان در نظر گرفت و دو به دو در برابر هم گذاشت. اول تعریف هنجاری، شامل مشخص کردن ایده‌آل‌ها و ارزش‌های مطلق در فرآیند کمال انسانی، تکامل و توسعه‌ی فکری و معنوی. دوم تعریف انسان‌شناختی، شامل توصیف شیوه‌ی خاص زندگی مردم در زمان و مکان خاص، از جمله آداب، رسوم، عادات و مناسک یک قوم و همچنین نهادهای اجتماعی. سوم تعریف اسنادی، شامل فرآورده‌های فعالیت فکری و فرهنگی و خلاقانه، از جمله شعر و ادبیات و هنرهای مختلف.

۴- ویژگی‌های اجتماعی فرهنگ

فرهنگ در کانون حیات اجتماعی قرار دارد. نمی‌توان از هیچ جامعه‌ای بدون فرهنگ و از هیچ فرهنگی بدون توجه به جامعه‌ای که آن فرهنگ را در بر گرفته حرف زد. فرهنگ از آنجا که ملازم حیات اجتماعی است، ویژگی‌هایی دارد. فرهنگ در جامعه تغییر می‌پذیرد اما دارای ثبات نیز هست. نقش و کارکرد اجتماعی فرهنگ از یک سو وحدت‌آفرینی و از سوی دیگر تمایزآفرینی است. فرهنگ هم جلوه‌ای هژمونیک پیدا می‌کند و هم به صورت ضدهژمونی بروز پیدا می‌کند. در قسمت‌های بعدی هر کدام از این ویژگی‌های اجتماعی فرهنگ را بیشتر توضیح می‌دهیم.

4-1- فرهنگ عامل وحدت

در علوم اجتماعی طیف وسیعی از نظریه‌ها وجود دارد که فرهنگ را به نوعی مسلط بر افراد می‌دانند و بر جنبه‌ی غیرمادی فرهنگ تاکید می‌کنند و شخصیت هر انسانی را متأثر از فرهنگ او می‌دانند از جمله مفاهیم و نظریه‌هایی مثل شخصیت اساسی و الگوی فرهنگی. این نظریه‌ها بیشتر متأثر از دورکیم¹ است. تصور دورکیم از جامعه به عنوان یک کل ارگانیک بر تصور او از فرهنگ تاثیر تعیین‌کننده داشت. «او بر اولویت جامعه بر فرد نظر داشت و نظریه وجدان جمعی او صورتی از نظریه‌ی فرهنگ است. وجدان جمعی است که وحدت و همبستگی یک جامعه را تحقق می‌بخشد» (کوش؛ 45). به این

1-Emile Durkheim

ترتیب سنت دورکیمی به ماهیت مشارکتی و هنجارآفرین فرهنگ توجه می‌کند و فرهنگ را عامل یکپارچه کردن فرد با گروه می‌داند.

4-2- اجتماعی شدن و بازتولید فرهنگی

اجتماعی شدن یکی از مفاهیم مهم در جامعه‌شناسی است و عموماً اینگونه عنوان می‌شود که هر جامعه از طریق آموزش، مجموعه‌ای از هنجارهای اجتماعی و فرهنگی را به افرادی که آن جامعه را تشکیل می‌دهند، انتقال می‌دهد و این فرآیند را اجتماعی شدن نام نهاده‌اند. فرهنگ چیزی است که آموخته می‌شود. هر چند این آموزش لزوماً متمرکز و از بالا به پایین نیست بلکه می‌تواند به شکلی از کنش‌های متقابل افراد در جامعه تبدیل شود.

مفهوم دیگری که غالباً به کار می‌رود، بازتولید فرهنگی است. بازتولید فرهنگی به مکانیسم‌هایی اطلاق می‌شود که به وسیله‌ی آنها تجربه فرهنگی در طول زمان استمرار می‌یابد و هنجارها و ارزش‌های فرهنگی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. اصطلاح بازتولید فرهنگی نشان می‌دهد که چگونه جوامع در دوره‌های بلندمدت زمانی تداوم می‌یابند و هستی‌شان کمابیش پایدار می‌ماند. کارکرد این انتقال فرهنگی تنها حفظ پایداری روش سامان‌دهی جامعه یا پایداری ارزش‌ها و باورهای محورین فرهنگ آن جامعه نیست، بلکه حفظ پایداری ساختارهای سیاسی و ساختارهای سلطه و بهره‌کشی درون آن جامعه را نیز بر عهده دارد (دگار و سجویک؛ 83).

4-3- فرهنگ عامل تمایز

در مقابل نگاه وحدت‌گرایی دورکیمی، نگاه تفاضلی وجود دارد که در فرانسه در آثار لوسین لوی برول¹ قابل مشاهده است. لوی برول به تصویری از وحدت روانی بشری که اسلوب کاری واحدی را ایجاد می‌کرد، معترض بود. او با دورکیم اختلاف داشت و به او ایراد می‌گرفت که می‌خواهد ثابت کند انسان‌ها در همه جوامع دارای طرز تفکر منطقی هستند که الزاماً از قوانین خردورزی مشترکی پیروی می‌کند. در نگاه تفاضلی بر ناهمانندی‌ها تاکید می‌شود و این اقدام با عام‌گرایی (ذهنی) متفکران عصر روشنگری و اصول اخلاقی آنکه برای اکثریت متفکران فرانسوی آغاز قرن بیستم همچون چارچوب

1-Lucien levy Bruhl

مرجع به کار می‌رفت، در تناقض قرار می‌گرفت (کوش؛ 48). فرهنگ، شیوه‌های خاصی زندگی را می‌سازد و بنابراین تفاوت‌آفرین است. فرهنگ هم تفاوت می‌آفریند هم انسجام ایجاد می‌کند.

4-4- هژمونی و ضد هژمونی

فرهنگ صرفاً فعالیت‌های خلاقانه و آزاد و رهایی‌بخش و معانی و باورهای مشترک و عامل انسجام نیست، بلکه می‌تواند به ابزاری برای تسلط بر دیگران تبدیل شود. پیگیری و شناخت سلطه‌ی فرهنگی، مستلزم توجه به تجربه‌ی زیسته‌ی افراد و به تبع آن پویایی این نوع سلطه است.

گرامشی¹ نشان داد که وادار کردن مردم به پذیرش اینکه جهان‌بینی مورد تبلیغ رهبران، صحیح و به نفع اکثریت شهروندان است، موثرتر از این است که رهبران مجبور شوند با زور عریان، جامعه را اداره کنند. گرامشی از مفهوم هژمونی استفاده می‌کند (صالحی؛ 119). وقتی از هژمونی صحبت می‌کنیم، منظورمان هدایت اخلاقی و فکری جامعه توسط طبقه حاکم است. نظریه هژمونی به ما نشان می‌دهد که زمینه‌ی ایدئولوژیک و فرهنگ، حفظ سلطه طبقه مسلط بر طبقات پایین از طریق کسب رضایت آنها و ترغیب آنها به پذیرش ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی مسلط، به منظور دستیابی به اجماع و وفاق عمومی است. در جامعه‌ای با نظم هژمونیک، میزان بالایی از اجماع و وفاق وجود دارد و طبقات تحت سلطه از آرمان‌ها و ارزش‌های مورد نظر طبقه مسلط حمایت می‌کنند. هژمونی، کنترل از طریق اجماع فرهنگی است (شیریه؛ 31).

از سوی دیگر باید توجه کرد که فرهنگ ثابت و بدون تغییر نیست و آنچنان نیست که لزوماً تحت هژمونی طبقاتی قرار بگیرد. همراه هر سلطه‌ای، مقاومت وجود دارد. از همین رو، فرهنگ آمیزه‌ای از علائق و ارزش‌های متعارض است. «طبقات فرودست هژمونی را منفعلانه نمی‌پذیرند. اندیشه‌های طبقه فرودست باید صیقل خورده و تعدیل شوند تا با تجربه روزمره طبقات فرودست سازگار افتند. از این رو، اعضای طبقات فرودست آگاهی دوسویه‌ای خواهند داشت. آنان همزمان باورهایی متناقض و ناسازگار خواهند داشت، که دسته‌ای از آنها در هژمونی ریشه دارد و دسته دیگر در تجربه

1-Antonio Gramsci

روزمره» (ادگار و سجویک؛ 551). پس علاوه بر هرژمونی، مسئله «ضد هرژمونی» هم مطرح می‌شود که در آن صرفاً به فرهنگ مسلط توجه نمی‌شود و به عاملیت انسانی بها داده می‌شود.

4-5- تغییر فرهنگی

هر فرهنگی تغییر می‌کند و این مهم است که هر پژوهشگری به پویایی‌های فرهنگی توجه کند. این تغییر در نظر دورکیم از طریق تحول درونی جامعه صورت می‌پذیرد چرا که او توسعه یک جامعه‌ی انسانی را توسعه‌ای قائم به ذات می‌داند.

تغییر در فرهنگ و سطح تمایز و وحدت‌بخشی اجتماعی و فرهنگی با یکدیگر ملازم می‌باشند. تغییر در هر یک منشا تغییر در دیگری است. اگر در عرصه‌ی جهانی و ملی دو عنصر تمایزبخشی و وحدت‌آفرینی دچار تغییر شود، ساحت فرهنگ و جامعه نیز دچار تغییر خواهد شد. از طرف دیگر، هر نوع تغییر در درون فرهنگ (تغییر در نوع حضور و روابط بین عناصر فرهنگی) زمینه‌ساز تغییر در شرایط بیرونی فرهنگ و تغییر در نوع و میزان تمایز و وحدت‌بخشی در سطح ملی و بین‌المللی می‌شود (آزادارمکی؛ 166).

4-6- فرهنگ‌پذیری¹

واقعیت‌های مربوط به تماس‌های میان فرهنگی همیشه در جریان بوده است. فرهنگ‌پذیری مجموعه پدیده‌هایی است که از تماس دائم و مستقیم میان گروه‌هایی از افراد با فرهنگ‌هایی متفاوت نتیجه می‌شود و تغییراتی را در الگوهای فرهنگی یک یا دو گروه موجب می‌گردد. فرهنگ‌پذیری با تغییر فرهنگی یکی نیست، چرا که تغییر می‌تواند از علل درونی ناشی باشد. فرهنگ‌پذیری دارای مراتب است. طرد الگوهای فرهنگی یک جامعه از سوی یک جامعه دیگر، که می‌تواند منجر به سوق پیدا کردن به سمت ارزش‌های اجدادی و تقویت ساخت‌های سنتی و ملت‌گرایی شدید شود.

درک فرآیند فرهنگ‌پذیری، تصور ما را از فرهنگ دگرگون می‌کند و تصویری پویا از فرهنگ بدست می‌دهد. به این ترتیب هیچ فرهنگی وجود ندارد که ثابت و خالص باقی بماند. هر فرهنگی در جریانی دائمی از پذیرش و طرد و نوسازی قرار دارد.

1-Acculturation

4-7- ایجاد هویت

نگاه تاریخی به فرهنگ، هسته‌ی اولیه فرهنگ را روش‌های سنتی حل مشکلات می‌داند. «فرهنگ مرکب از پاسخ‌هایی است که چون با موفقیت همراه بوده‌اند مورد پذیرش قرار گرفته‌اند. فرهنگ شامل راه‌حل‌های آموخته شده‌ی مسائل است» (همان؛ 28). با این نگاه، هسته‌ی اولیه فرهنگ، نیازهای ابتدایی انسان برای ادامه‌ی زندگی بوده است و هرگاه گروهی به شکل همگن در محیطی مشترک به این نیازها پاسخ می‌گویند فرهنگی خاص جامعه‌ی خود به وجود می‌آورد که وجه تمایز آنها از سایر جوامع و فرهنگ‌ها قرار می‌گیرد (شیبانی؛ 118).

اما فرهنگ صرفاً ابزاری بر رفع نیازهای انسانی نیست. فرهنگ فرصتی است که آدمی هویت خویش و توانایی خود را برای آفرینندگی و بیان بازیابد. «فرهنگ و هویت دو مفهومی هستند که به واقعیتی واحد باز می‌گردند؛ واقعیتی واحد که از دو زاویه متفاوت دیده شده است» (کوش؛ 9). هویت، جنبه‌ای خودآگاه دارد و این درک را به مردم می‌دهد که چه کسی هستند و چه چیزی برایشان معنادار است. فرهنگ به هر یک از ما وسایلی می‌دهد که جای خود را در جهان بیابیم و در برابر اتفاقات واکنش نشان دهیم. هویت‌های اجتماعی بعد جمعی دارند. آنها مشخص می‌کنند که افراد چگونه و از چه نظر شبیه دیگران هستند. دفاع از استقلال فرهنگ با حفظ هویت جمعی، پیوندی بسیار فشرده دارد. فرهنگ به کار تعیین گروه‌ها می‌پردازد. فرهنگ میان جمع ویژه‌ای وحدت ایجاد می‌کند. وقتی از مشترک بودن و جمعی بودن فرهنگ حرف می‌زنیم در واقع حرف ما به آنجا می‌رسد که افراد در یک فرهنگ خود را مشترک بدانند و خود را عضو یک کل بدانند.

5- نیاز به سیاست‌گذاری برای فرهنگ

اگوستین ژیرار می‌گوید: «شاید علت اینکه تعریف سیاست فرهنگی با تاخیر صورت گرفته، مربوط به این دیدگاه غلط باشد که اقدام فرهنگی را تابع دیدگاه‌های ذهنی فلسفی یا زیبایی‌شناسی می‌دانست» (ژیرار؛ 60). منظور اینکه شرایط زندگی مدرن که با مختصات خاص خود از جمله وجود دولت‌های ملی، تمدن صنعتی و ماشینی، جهانی

شدن و چندفرهنگی بودن جوامع شناخته می‌شود وجود مقوله‌ای تحت عنوان سیاست فرهنگی را ایجاب کرده است. در ادامه به برخی از مهمترین دلایل و علل نیاز به سیاست‌گذاری برای فرهنگی اشاره می‌شود.

5-1- میراث فرهنگی، هنرهای زیبا و صنایع دستی

جلوه‌ی همیشگی، بدیهی و مدام سیاست‌های فرهنگی را می‌توانیم در مورد میراث فرهنگی و کالاهای هنری مشاهده کنیم. به این ترتیب که چه در دوران پیشامدرن و به تبع خوشایند درباریان و اشراف و چه در دوران مدرن و در نتیجه‌ی تمایز ساختاری و فرهنگی و ظهور حرفه‌ی هنرمند، دولت‌ها به انحای مختلف از جمله کمک به افزایش تولید و توسعه‌ی بازار مصرف کالاهای فرهنگی از هنرهای زیبا و صنایع دستی حمایت می‌کردند.

بنابراین وظایف کلاسیک سیاست فرهنگی اموری از قبیل حفظ میراث فرهنگ، آموزش هنر، تشویق آفرینش خلاقانه در زمینه‌های مختلف هنری و ایجاد بازار برای کالاهای هنری و صنایع دستی بوده است. کمک به افزایش میزان تولید و توسعه‌ی بازار مصرف خدمات و کالاهای فرهنگ با امر دیگری نیز وابستگی دارد که عبارت است از بگردش انداختن تولیدات هنرهای خلاقه، با کمک دولت (پخش و توزیع فیلم، تئاتر، فروش کتاب) در داخل و خارج کشور (پهلوان؛ 77). این امر بعد از جنگ جهانی دوم با شکل‌گیری و گسترش دولت رفاه و افزایش تقاضای مردم برای دسترسی به کالاهای فرهنگی تداوم پیدا کرد. همچنین امر دیگری که در این میان تاثیرگذار بود افزایش جهانگردی و گسترش رسانه‌های ارتباطی بود که دولت‌ها را مجاب می‌کرد جهت کنترل و بهره‌برداری و سودمند شدن فرهنگ، به برنامه‌ریزی در این زمینه اقدام کنند.

5-2- حقوق فرهنگی

فرهنگ در صورت رها شدن به حال خود، ممکن است خیلی زود به ورطه‌ی سوداگری بیفتد و یا کالاهای فرهنگی به آسانی در اختیار مردم قرار نگیرد و چندگرایی و آزادی بیان از بین برود. به همین دلیل تضمین دست‌یابی به فرهنگ، تضمین مشارکت تمام گروه‌های مردم در فعالیت‌های فرهنگی، تعدیل بی‌عدالتی اجتماعی در

توزیع علم و فرهنگ و تضمین حقوق فرهنگی اقلیت‌ها از جمله مهمترین علل نیاز به سیاست‌های فرهنگی است (صالحی و کاوسی؛ 11).

کاهش دادن نابرابری فرهنگی، یعنی وسعت بخشیدن به میزان دسترسی و مشارکت در امور فرهنگی، به طریقی که کلیه طبقات اجتماعی، نواحی، گروه‌هایی سنی، ساکنین شهرها و روستاها و غیره را شامل گردد. به هدف کاهش دادن نابرابری‌های فرهنگی می‌توان بدین طریق دست یافت که در انتخاب فعالیت‌های فرهنگی به گروه‌های اجتماعی خاص و نیازهای آنان توجه شود و همچنین دولت با توسل به سیاستی خاص در انتخاب محل ساختمان‌های فعالیت‌های یا تجهیزات فرهنگی، وضع ورودیه ارزان‌تر برای پاره‌ای از گروه‌های اجتماعی، عرضه داشتن پاره‌ای خدمات فرهنگی (کتابخانه، موزه) به طور رایگان، توجه بیشتری به این گروه‌ها نشان دهد.

5-3- ایجاد هویت ملی

سیاست فرهنگی بیشتر تجلی (ظاهری یا واقعی) هویت ملی است (گوردون و ماندی؛ 33). همانطور که رفت در ابتدا عواملی چون ایجاد هویت ملی و ملت‌سازی دلیل روی آوردن به سیاست‌گذاری برای فرهنگ بوده است. بعد از جنگ دوم استقلال یافتن کشورهای مستعمره و نیاز آنها به سیاست‌هایی برای حفظ و تقویت هویت ملی و برنامه‌ریزی برای یکپارچگی فرهنگی، سیاست‌گذاری فرهنگی را ایجاب می‌کرد. بشیریه می‌نویسد:

«گفتمان ناسیونالیسم در سیاست‌های فرهنگی در کنار قوم‌گرایی و سنت‌گرایی مطرح بود اما نسبت به آن دو از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و اغلب مبارزات ضداستعماری به ویژه در قرن بیستم بر حول آن شکل گرفته است. در اینجا بر حفظ سنت‌های فرهنگی بومی و ماقبل استعماری در سطح ملی تاکید شده است» (بشیریه؛ 131).

از این منظر باید گفت که سیاست‌های فرهنگی از آن لحاظ مورد اهمیت قرار گرفته است که از یک سو شاهد تغییر و تحول دائمی در فرهنگ هستیم و از سوی دیگر نیازی به پیوستگی با گذشته‌ی تاریخی و همبستگی با دیگر اعضای جامعه حس می‌شود. موازنه میان این دو گرایش متضاد از هنگامی اهمیت یافت که تغییرات فرهنگی چنان

شدت گرفت که پیوستگی و همبستگی فرهنگی را به خطر انداخت. اگر در اوایل این فرآیند، ضرورت سرعت بخشیدن به تحولات و تغییرات فرهنگی برای عقب نماندن از قافله بشری، دغدغه عمومی و غالب بود، در میانه راه، چگونگی ممانعت از تحول و ثبات بخشیدن به فرهنگ مسئله اصلی گردید و در انتهای راه پیدا کردن مناسب‌ترین ترکیب در ثبات و تحول اجزای فرهنگ معضل عینی و عملی اهل فکر و سیاست‌گذاران جامعه است، ترکیبی که به واسطه آن هم پیوستگی و همبستگی نسبی فرهنگی حفظ شود و هم توانایی‌های فرهنگ در انطباق با محیط افزایش یابد (عبدی و گودرزی؛ ص 4).

5-4- جهانی شدن و مقاومت فرهنگی

مسئله سیاست‌گذاری برای فرهنگ که آغازش را باید در فرانسه جستجو کرد به صورت مقاومت فرهنگی و لزوم تمایز نسبت به فرهنگ غالب جهانی خودش را نشان داد. ژیرار به این مسئله اشاره می‌کند که در حال حاضر در برابر دگرگونی‌های شتاب‌زده‌ی کشورها، مسئله هویت فرد و ملت‌ها مطرح شده است:

«در همه کشورها، سیاست فرهنگی باید در عمل با مشکلاتی مقابله کند، که پیامد نوعی دوگانگی فرهنگی است. اقدام فرهنگی در کشورهای در حال توسعه باید همزمان فرهنگ بومی را حفظ کند و توسعه دهد و شرایط دسترسی به فرهنگی جهانی‌تر را فراهم آورد... قدرت یا ضعف فرهنگ‌ها، به وسایل ارتباطی که آن را اشاعه می‌دهند، بیش از قدرت و ضعف ارزش‌های درونی آن بستگی دارد. فرهنگ‌هایی با نظام ارزشی بسیار بنیادی و قوی، ممکن است در تماس با فرهنگ‌های دیگری که توانایی‌های ارتباطی بسیار نیرومندی دارند، فاسد و منحرف شوند» (ژیرار؛ 9 و 15).

امروز با ظهور روزافزون فرهنگ‌های مقاومت روبرویم که به دنبال جلوگیری از تأثیرات مخرب و نهادهای نوین فرهنگ نیرومند جهانی است. مقاومت فرهنگی به معنای حفظ ویژگی‌های برجسته و استعداد‌های فرهنگی خودی و شناخت و انتقاد از اموری است که به آن آسیب می‌زند. مقاومت به معنای طرد پذیرش و نابودی هر چیز تازه و نو نیست. در جهانی که به سرعت تغییر می‌کند دیگر جزیره‌ی تک‌افتاده‌ی فرهنگی امکان‌پذیر نیست. اما پویایی موجود در مناسبات فرهنگی باید مانع همگن‌سازی

باشد. این مسئله‌ای است که به توان یا ناتوانی هر فرهنگ در تقابل و تعامل با فرهنگ-های قوی‌تر (مخصوصاً از نظر فنی) مربوط می‌شود.

5-5- فهم توسعه در معنای وسیع آن

مک‌گویگان¹ می‌گوید: توسعه² از اصطلاحات بنیادین در لفاظی³‌های سیاست‌های فرهنگی معاصر است. در واقع این مفهوم اقتصاد و فرهنگ را به یکدیگر پیوند داده است. توسعه با دلالت‌هایی همچون «شکوفای شدن» و «رشد تدریجی» و «پیشرفت» ممکن است به طور جهان‌شمول چیزی خوب تلقی شود هر چند ضرورتاً در واقعیت اینگونه نیست (مک‌گویگان؛ 213). در واقع در اینجا شاهد نوعی جهت‌گیری اقتصادی با ملاحظات اجتماعی هستیم که البته در صورت منفی خود ممکن است صرفاً به صورت سودآوری بیشتر برای سرمایه‌داری جهانی و شرکت‌های چند ملیتی تعبیر شود.

ضرورت برون کشیدن فرهنگ از حاشیه به متن و قرار دادن آن در قلب سیاست‌گذاری، به ویژه در متن توسعه، یونسکو را بر آن داشته است که فعالیت‌های خود را در عرصه‌ی سیاست فرهنگی تجدید کند (گوردون و ماندی؛ 11). در اولین میزگردی که در سال 1967 متشکل از کارشناسان بیست و چهار کشور از طرف یونسکو در موناکو تشکیل شد تا به گفتگو درباره سیاست‌های فرهنگی بپردازد نیز به مسئله‌ی توسعه اشاره شد (فاضلی؛ 10).

بنابراین مشاهده می‌کنیم که مسئله‌ی توسعه خود دارای دو جنبه است. اول اینکه توسعه نباید تنها به جنبه‌های فنی محدود باشد بلکه باید فرهنگ هم هدف توسعه قرار گیرد تا انسان‌ها خلاءهای خود را با فرهنگ و مصرف فرهنگی پر کنند. دوم اینکه برای رشد و توسعه نیاز هست تا فرهنگ متناسب با آن شکل گرفته باشد. لازم است که مردم از روش‌های سنتی به سوی روش‌های پیشرفته‌تر زندگی اجتماعی حرکت کنند و این خود نیازمند آماده‌سازی فرهنگی است. منظور از اقدام فرهنگی در آن میزگرد این است که تضمینی ایجاد شود که توسعه در خدمت روان قرار گیرد و از انحصار نخبگان خارج

1-Jim McGuigan

2-Development

3-Rethorics

شود. فرهنگ در توسعه‌ی عمومی و در اعتلای جامعه مهم شمرده شود و امری تجملی نباشد. به بیان دیگر، این مقابله با تقلیل‌گرایی اقتصادی امور انسانی است.

5-6- تنوع فرهنگی و دموکراسی فرهنگی

آنچه درباره توسعه گفتیم، پیامد دیگری در پی دارد و آن در نظر گرفتن تنوع و کثرت فرهنگی است. وقتی فرهنگ اساس توسعه می‌شود، اول قدم درک و فهم کثرت و تنوع در جوامع چند قومی و به تبع آن شناخت عوامل منسجم‌کننده است.

در اینجا با مفهوم «دموکراسی فرهنگی» روبرو هستیم. دموکراسی فرهنگی به معنی عبور از این پیش‌فرض است که تنها یک فرهنگ عالی وجود دارد. زندگی فرهنگی یک جامعه متشکل از خرده‌فرهنگ‌های مختلف است که هر یک زبان خود را دارند و فرهنگ عالی را نمی‌توان یکی از این خرده فرهنگ‌ها به حساب آورد. از طرف دیگر هدف دموکراسی فرهنگی آن است که موجبات ارتقای خرده‌فرهنگ‌های خاصی را فراهم آورده و آنها را از طریق وسایل ارتباط جمعی با خرده‌فرهنگ‌های دیگر که جنبه عمومی‌تر دارند، پیوند دهد.

باید توجه داشت که این هدف سیاست‌گذاری فرهنگی با هدفی که پیشتر عنوان کردیم و ایجاد هویت ملی بود گاهی در تضاد قرار می‌گیرد. فهم کثرت فرهنگی نیازمند فهم پویایی‌های فرهنگی است. امروزه این چنین نیست که هر فرد تنها در یک قلمرو فرهنگی زندگی کند. هر فرد می‌تواند عضو اجتماعات و تقسیم‌بندی‌های مختلفی باشد و صاحب هویت‌های متعدد گردد. بنابراین نمی‌توان تعریفی ساده و ثابت از ملت بدست داد. شهروندان هر سرزمین، روز به روز بیشتر در معرض عناصر مختلف فرهنگی قرار می‌گیرند. هویت‌های چندگانه، کوشش برای دست یافتن به یک فرهنگ همگن را ناکام می‌گذارد.

5-7- مقابله با تبعات تمدن جدید و دموکراتیزه فرهنگی

اگوستین ژرار در تعیین دلایل نیاز به سیاست‌گذاری برای فرهنگ و تشخیص اهداف غایی فرهنگ، دگرگونی‌های پایان قرن بیستم را تهدیدی برای کیفیت زندگی در کشورهای صنعتی و هویت افراد و ملت‌ها را در تمام جهان عنوان می‌کند و درک هدف-های غایی سیاست فرهنگ را مستلزم درک تمدن بحران‌زده می‌داند. او واکنش به پاره

پاره کردن کار و تخصصی شدن آن، تسلط به محیط زندگی در شرایط شهرنشینی و قلمرو زندگی ضدفرهنگی، احیای ارزش فرهنگی اوقات فراغت، بازآفرینی شخصیت فرد، ارتباطات اجتماعی را از اهداف غایی سیاست فرهنگی برمی‌شمرد (ژیرار؛ 2-7).

در اینجا باز مفهوم توسعه‌ی فرهنگی، خود را نشان می‌دهد. فکر توسعه‌ی فرهنگی به طور اساسی دارای دو زمینه‌ی ذهنی است: از یکسو گرایش انتقادآمیز به مفهوم سنتی فعالیت‌ها و امور فرهنگی. از سوی دیگر، این اعتقاد که جامعه‌ی ما به بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و آموزشی محدود نمی‌شود (پهلوان؛ 20). توسعه‌ی فرهنگی باید توانایی خودمختاری و موقعیت‌یابی در حیات اجتماعی را به افراد بدهد. توسعه فرهنگی افزایش قدرت و کارآمدی یک فرهنگ در پاسخگویی به نیازهای فرهنگی، معنوی و مادی شهروندان است.

در اینجا با مفهوم «دموکراتیزه کردن فرهنگ» سر و کار داریم. دموکراتیزه کردن فرهنگ یعنی اینکه نوعی برابری فرهنگی ایجاد شود به طریقی که همگان بتوانند به فرهنگ دسترسی داشته باشند و فرهنگ تنها در انحصار نخبگان نماند. یونسکو از تعبیر حق داشتن فرهنگ استفاده می‌کند یعنی اینکه هر شهروند در جامعه از حق دسترسی به فرهنگ برخوردار باشد. دموکراتیزه کردن فرهنگ به معنای داشتن آزادی بیان، آزادی خلاقیت و آفرینش خلاقیت است. داشتن استقلال فرهنگی به این معنا است که فرد بتواند مستقل از قدرت‌های موجود در جامعه عمل کرده و دیدگاه‌ها و نظرات را ارائه کند (فاضلی؛ 14). این نگاهی به فرهنگ است که آن را به عنوان فضیلت و وضع آرمانی و مرهمی برای روح بیمار و مجروح عصر مدرن در نظر می‌گیرد. در این معنا فرهنگ تنها پادزهر سموم جامعه صنعتی است و نیرویی است که ارزش‌های انسانی را حفظ می‌کند و تعالی می‌بخشد.

۶- سرمشق‌های سیاست فرهنگی

منشاء پیدایش سیاستگذاری فرهنگی را می‌توان در دو سرمشق کلی خلاصه کرد: سرمشق آرمان‌شهرگرا و سرمشق واقع‌گرا. سرمشق آرمان‌شهرگرا، تعبیری ایدئولوژیک از فرهنگ دارد و برنامه‌ریزی فراگیر را در دستور کار دارد. سیاست‌گذاری فرهنگی معطوف

به هدف و آرمان برای تحقق یک آرمان یا ذهنیت به کار گرفته می‌شود. در این حالت در واقع سیاست‌گذار چشم‌اندازها و اهداف کلی را مدنظر قرار می‌دهد و برای دستیابی به این اهداف آرمانی یا ارزشی برنامه‌ای راهبردی تهیه و تدارک می‌بیند. اشتریان می‌نویسد:

«در این نوع سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیران درک نظری و هستی‌شناسانه خود را از جهان، انسان، جامعه و فرهنگ مبنا قرار می‌دهند. باید و نبایدهایی که در جهان‌بینی مطرح می‌شود پایه‌ی اهداف سیاست‌گذاری فرهنگی قرار می‌گیرد و نه فهم عینی جامعه و منطقی استقرایی. در اینجا سیاست‌گذار فرهنگی یا به شناسایی مشکلات و مسائل خاص فرهنگی نمی‌پردازد و یا این مسائل را با توجه به ارزش‌ها و آرمان‌ها طرح می‌کند، یعنی به مشکلاتی توجه می‌کند که بر سر راه آن اهداف قرار دارند... روش اینگونه سیاست‌گذاری، در عمل دستوری و در فهم نخبه‌گراست» (اشتریان؛ 38-39).

این سرمشق گاهی به سرمشق دین‌گرایانه و شریعت‌مدارانه تبدیل می‌شود که در آن حکومت خود را عهده‌دار اجرای اوامر و حدود الهی می‌داند و با استفاده از منابع دینی و فقها، به تمایزگذاری میان مردم بر اساس شریعت اقدام می‌کند. هدف حکومت به این ترتیب سعادت دنیوی و اخروی مردم است و ابزاری تبلیغ و هدایت و در صورت لزوم اجبار است.

در طرف دیگر، سیاست‌گذاری واقع‌گرا با آرمان‌ها و اهداف کلی آغاز نمی‌شود، بلکه در ابتدا بیان عینی یک مسئله‌ی اجتماعی آورده می‌شود. در سیاست‌گذاری معطوف به مسئله، از تحلیل و علت‌یابی یک مشکل عینی شروع می‌کنند و سپس به اتخاذ سیاست‌های برای حل آن اقدام می‌کنند. حسن این روش این است که اولاً، سیاست‌گذار دچار پراکندگی فکر و ابهام نمی‌شود، ثانیاً از اختلاط اهداف و سیاست‌ها پرهیز می‌کند، ثالثاً محدوده‌ی متغیرهایی را که باید دست کاری شوند مشخص می‌کند و رابعاً به انطباق سیاست‌ها با اهداف با سهولت بیشتری دست می‌یابد.

جدول 3-1 مقایسه سرمشق‌های سیاست‌گذاری فرهنگی

سرمشق	آرمان‌شهرگرا	واقع‌گرا
مبنای نظری	حکومت عهده‌دار پیاده کردن آرمان-ها و پالودن حوزه‌ی فرهنگ عمومی است	حکومت مسئول در نظر گرفتن واقعیات و تکثر موجود در فضای فرهنگی و اجتماعی است
معیار	تعبیر ایدئولوژیک از آرمان‌ها	خواسته‌ها و تمایلات اقشار مختلف
منبع	ایدئولوژی	مصلحت‌اندیشی معطوف به مسئله
روش - شناسی	عقل‌گرایی فراگیر مبتنی بر ارزش	تحلیل هزینه - فایده، تجزیه و تحلیل عینی مشکلات
تمایزگذاری	بر مبنای حدود و ارزش‌ها	بر مبنای اجتماعی بودن
زبان	واژگان و مفاهیم از پیش تعیین شده	اصول عقلانی و اجتماعی
محدود عمل	فراگیر حتی شاید در حوزه خصوصی	گزینش تجربی مواضع مناسب، روابط بین فردی
هدف	سعادت انسان‌ها	مصالح فردی و جمعی
روش عمل	اقدام در سطح جامعه به عنوان یک کل	آزمون و خطا و تجربه مداوم
راه درونی کردن	گردن نهادن به حدود و اوامر	عقل و محاسبه
ابزار اجرا	تبلیغ و هدایت و در صورت لزوم اجبار	تبلیغات و قوانین

در کنار این دو سرمشق، می‌توان از سرمشق توسعه‌گرایی نیز نام برد که البته حالت خاصی از واقع‌گرایی می‌باشد. به این ترتیب که حکومت خود را مسئول توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌داند و می‌کوشد با تکیه بر منبع مصلحت‌اندیشی متخصصان امور و تبلیغات مناسب با توسعه کشور، فرهنگ توسعه را در مردم نهادینه کند و آنها را نهایتاً بر اساس پیشرو بودن، عقلانی بودن و در مسیر توسعه بودن از یکدیگر متمایز کند. «بر اساس این سرمشق، مقرر شده است حوزه باورها و رفتارهای عمومی چنان سامان یابد و تحول پذیرد که مددکار فعالیت‌های کشور در عرصه‌های گسترده اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشد. بر حسب این دیدگاه، تکنولوژی مدرن و بسط ظرفیت‌های اقتصادی و

تولیدی، مستلزم برانگیختن ایستارها، ارزش‌ها و سرمشق‌های رفتاری خاص میان عموم مردم است. قلمروی سرمشق یاد شده، قلمرو ارتباط فرد با دیگران است و کمتر با نیت و باورهای عمیق فردی سر و کار دارد. آنچه در سرمشق توسعه‌گرا اهمیت دارد، متقاعد شدن فرد به پیروی از مجموعه ضوابط عقلانی و خردمندانه در رفتار اجتماعی با دیگران است. هدف این سرمشق، تامین مصالح جمعی و در پرتو آن تامین مصالح فردی است و ابزار پیشبرد آن، تبلیغات گسترده می‌باشد» (غلامرضاکاشی).

۷- اجزای سیاست فرهنگی

اولین جزء سیاست فرهنگی، ارزش‌ها و مبانی سیاست‌گذاری است. جهان‌بینی‌ها و ایده‌های مسلط و تجربیات تاریخی و همچنین بررسی مسائل و مشکلات، ساختار ذهنی سیاست‌گذاران را شکل می‌دهد. این ساختار شامل هنجارها و ارزش‌هایی است که قواعد کلی حاکم بر تصمیم‌گیری را تعیین می‌کند. همچنین نوع برداشت و تفسیر سیاست-گذاران از آرمان‌ها و ارزش‌هاست که اهمیت پیدا می‌کند. البته ممکن است ارزش‌ها و مبانی به صورت صریح بیان نشود، کم‌اینکه پیشتر دیدیم سیاست‌گذاری می‌تواند با مسئله آغاز شود. اما در هر حال، شناخت و بیان هر مسئله‌ای هم مسبوق به مبانی و ارزش‌های خاصی است که آن مسئله را مسئله کرده است.

بعد از ارزش‌ها نوبت به اهداف کلان (تعامل آرمان-واقعیت) می‌رسد. تعیین اهداف سیاست‌گذاری فرهنگی از تلفیق ارزش‌های سیاسی-فرهنگی و ملاحظات حکومتی از سویی، و تحلیل نظری و جهان‌شناسی موضوع از سوی دیگر، پدید می‌آید. اهداف سیاست‌های فرهنگی آغشته به مسائل سیاسی هم خواهد بود.

در سیاست‌گذاری مهم این است که هدف‌های درازمدت (کلان) روشن بشوند و هدف‌های میان‌مدت مورد نظر به صورت کمی در آیند. تامل و مطالعه در این هدف‌های بلندمدت و میان‌مدت غالب اوقات با شتاب همراه است. البته انتخاب هدف‌ها، انتخاب سیاسی است (پهلوان؛ 64). آمیختن هدف‌های بلند و میان‌مدت با منابع، موجب پیدایش سیاست فرهنگی می‌شود، دولت، سازمان‌های محلی و سایر نهادهای مربوط این سیاست را اجرا می‌کنند.

در نهایت لازم است که میان سیاست‌گذاری و هدف‌گذاری تمایز قائل شویم. سیاست، یک راه حل عملی و یک خط‌مشی عینی برای حل یک مشکل و مسئله یا دستیابی به یک هدف است. اما گاهی دیده می‌شود که سیاست‌گذاران، صرفاً اهداف خود را بیان می‌کنند و آن را سیاست به حساب می‌آورند و باید بدانیم که این صرفاً یک هدف‌گذاری است نه سیاست‌گذاری. پیامد هدف‌گذاری به جای سیاست‌گذاری این است که در عرصه‌ی عمل، امور مبهم و غیرکارا و متداخل می‌شود.

هدف یعنی اینکه چه می‌خواهیم؟ سیاست یعنی اینکه می‌خواهیم چه کار کنیم؟ اهداف می‌توانند به اشکال مختلف صورت‌بندی شوند؛ چه چیزی قرار است به دست بیاید (مثلاً فرصت دادن به مردم برای خلق کردن) یا چگونه چیزی تغییر کند (مثلاً گسترش مشارکت در زندگی فرهنگی). اما هدف می‌تواند به زبان خدمات یا محصولات صورت‌بندی شود؛ اجرای متفاوت برخی خدمات (مثلاً موزه‌ها می‌توانند اسناد و مدارک علمی را جمع‌آوری کنند نه صرفاً کالاهای لوکس) یا کالاهایی که می‌تواند ارائه شود (مثلاً حمایت از آثار هنری برای دستیابی به یک زندگی هنری فعال‌تر) (نایلوف¹؛ 364). از طرف دیگر، اهداف را نباید با ارزش‌ها یکسان دانست. سلسله مراتب ارزش، هدف، سیاست باید رعایت شود؛ چرا که هر یک در سطح خود ویژگی‌های خاص دارد. ارزش عبارت است از ترجیحات و اولویت‌هایی که انسان‌ها در منش زندگی خود قایل می‌شوند. هدف عبارت است از مقاصد کلی و البته دقیق که در زمینه‌های گوناگون دنبال می‌شوند تا ارزش‌های خاصی را محقق گردانند. اهداف خردتر و متنوع‌تر از ارزش‌ها هستند و معمولاً ارزش می‌تواند از طرق گوناگونی محقق شود. سیاست در درجه‌ای خردتر از هدف قرار می‌گیرد. برای دستیابی به یک هدف خاص سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی می‌توان به اتخاذ سیاست‌هایی مبادرت ورزید (اشتریان؛ 69). می‌توان به یک مثال در این زمینه توجه کرد:

هدف: ترویج قانون‌پذیری در جامعه

سیاست کلان: ترویج روحیه‌ی رعایت مقررات و هنجارهای شهری در شهروندان
تمهید مقدمات: مشخص کردن آسیب‌ها و شناخت جمعیت هدف

سیاست‌ها: 1- ایجاد فضای فرهنگی مناسب در جامعه برای ضد ارزش جلوه دادن آسیب‌ها از طریق وسایل ارتباط جمعی 2- فعالیت‌های تبلیغی در مدارس، مساجد، ادارات 3- رفع موانع قانونی 4- ایجاد پلیس شهری

۸- جمع‌بندی و بدست آوردن چارچوب تحلیل

به منظور توصیف، طبقه‌بندی و تبیین یافته‌های هر تحقیق، از نظریه استفاده می‌شود. در تحلیل محتوا هم نظریه‌ها همین نقش را دارند. فقط نقش نظریه‌ها در تنظیم یافته‌ها پررنگ‌تر است. در واقع مهمترین نقش نظریه در روش تحلیل محتوا، ساخت مفاهیم متغیرهای تحقیق است که از این طریق، یافته‌ها توصیف و طبقه‌بندی می‌شود (محمدی‌مهر؛ 76). بنابراین چهارچوب تحلیل محتوا باید شامل اهداف کلی و جزئی و سوالات تحقیق باشد که نهایتاً منجر به طرح متغیرها و مقوله‌های متناسب باشد.

معمولاً هر تحقیق یک هدف کلی دارد. از تجزیه مفهوم اصلی مندرج در هدف کلی که ناظر بر موضوع تحقیق است، اهداف جزئی به دست می‌آید. پس از آن هر سوال بر اساس هدف جزئی نوشته می‌شود، مگر اینکه بتوان یک هدف جزئی را در قالب دو سوال عنوان کرد. در سوالات توصیفی، تنها توصیف یک متغیر مورد نظر است و لذا فقط یک متغیر در سوال عنوان می‌شود. در مورد فرضیه‌ها هم معمولاً در مطالعات توصیفی، نیازی به نوشتن فرضیه نیست و هر سوال خود به عنوان فرضیه در نظر گرفته می‌شود. پس از تقریر سوالات، نوبت به تعریف نظری و عملیاتی مفاهیم و متغیرهای تحقیق می‌رسد. در اینجا این سوال مطرح می‌شود که متغیرها از کجا به دست می‌آیند؟ مقوله‌های یک تحلیل محتوا را می‌توان به صورت استقرایی، قیاسی یا ترکیبی از هر دو روش فوق ساخت. رهیافت استقرایی از محتوای اسناد به منظور شناخت ابعاد مختلف آن شروع می‌شود، اما در رهیافت قیاسی، محقق برخی از طرح‌های مقوله‌ای را که نظریه‌های مربوط القاء کرده‌اند، به کار می‌بندد (همان؛ 97).

در پایان این مقاله، مدل تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی بر اساس زیر ارائه می‌شود. لازم به توضیح است که محقق که بخواهد از این مدل برای یک کار تجربی تحلیل محتوا استفاده کند، لازم است که ابتدا جامعه‌ی آماری سیاست‌های فرهنگی

مورد نظر خود را تعیین کرده و سپس موارد و بندهای مختلف متن سیاست فرهنگی که در نمونه‌گیری انتخاب شده است را در متغیرهای هشت‌گانه‌ی زیر بر اساس مقولات هر کدام کدگذاری کند.

هدف کلی:

ارزیابی سیاست‌های فرهنگی ایران

اهداف جزئی:

1. شناسایی اجزای مختلف سیاست‌ها شامل مبانی، اهداف، سیاست
2. شناسایی تعریفی از فرهنگ که بر سیاست‌گذاری حاکم است
3. شناسایی سرمشق و منشاء تدوین سیاست‌ها
4. شناسایی علل تدوین سیاست فرهنگی (کارکرد مورد انتظار)
5. شناسایی حوزه‌هایی که تحت سیاست‌گذاری قرار گرفته است
6. شناسایی محدوده فرهنگ و استقلال یا آمیختگی حوزه فرهنگ با دیگر حوزه‌ها
7. شناسایی ویژگی‌های مورد تاکید از فرهنگ
8. شناسایی ابزار اجرا یا نهاد متولی سیاست

متغیرها و مقوله‌ها:

الف - نوع

1. ارزش و مبانی (بیان کردن مبانی سیاست‌گذاری و ارزش‌گذاری برای اهداف)
2. هدف کیفی (مشخص کردن مقصد به صورت کلی و کیفی)
3. هدف کمی (مشخص کردن مقصد به صورت جزئی و با عدد و رقم)
4. سیاست (مشخص کردن راه‌حل‌ها، نهادها و مسئولیت‌ها)

ب - تعریف فرهنگ

1. هنجاری (تعریف فرهنگ برتر، تشویق و ترویج آن)
2. توصیفی (تعریف انسان‌شناختی، در نظر گرفتن فرهنگ در کلیت زندگی و با تنوع و تکثر آن)
3. اسنادی (کالاها و محصولات هنری و فرهنگی)

پ- سرمشق و منشا

1. شریعت‌گرا (مبتنی بر ارزش‌های دینی و ترویج آنها)
2. واقع‌گرا (در نظر گرفتن تکثر قومی و مذهبی و فرهنگی، امور عرفی)
3. توسعه‌گرا (در خدمت گرفتن فرهنگ برای توسعه)

ت- کارکرد مورد انتظار از فرهنگ (علت تدوین)

1. کمک به توسعه و پیشرفت
2. آفرینش هنری
3. پرورش اندیشه‌ها و استعدادها
4. مبارزه با ورود فرهنگ‌های بیگانه و استقلال ملی
5. کمک به تعاملات جهانی
6. حفظ میراث فرهنگی و سنت‌های بومی
7. ایجاد هویت و انسجام ملی
8. همگانی کردن و رفع بی‌عدالتی و حقوق فرهنگی
9. حفظ تنوع فرهنگی و دموکراسی فرهنگی
10. حفظ نظام و ایجاد مشروعیت و ابزارسازی برای کنترل
11. تطهیر فضای عمومی و اصلاح جامعه
12. تربیت عمومی و اجتماعی کردن
13. مقابله با تبعات تمدن

ث- حوزه سیاست‌گذاری شده

1. ارزش‌ها
2. هنجارها
3. نمادها
4. محصولات و صنایع فرهنگی
5. رسانه‌ها و ارتباطات
6. نهادها و موسسات
7. روابط بین‌فردی و حوزه عمومی

8. هویت
9. میراث فرهنگی
10. دانش و زبان
11. اقلیت‌ها
12. ایرانگردی و توریسم
13. گردشگری مذهبی
14. روابط بین‌المللی
15. اقشار خاص (زنان، جوانان)

ج- محدوده فرهنگ (آمیختگی فرهنگ با دیگر حوزه‌ها)

1. مستقل و محدود (هنرها، کالاهای فرهنگی، اماکن فرهنگی)
2. فراگیر و آمیخته با مسائل اجتماعی (دین، هنجارها، توسعه و...)
3. آمیخته با اقتصاد

چ- ویژگی مورد تاکید از فرهنگ

1. عامل وحدت
2. عامل تمایز
3. خودبستگی و آزادی
4. نیاز به حمایت داشتن
5. اجتماعی شدن و آموزش فرهنگی
6. آزادی‌بخشی و خودبیانگری
7. هویت‌بخشی و سازنده بودن
8. ابزار بودن
9. فردی بودن
10. جمعی بودن

ح- ابزار اجرای سیاست (نهاد متولی)

1. دولت (ژرف و فراگیر)

2. دولت (سازمان مشخص)
3. نخبگان و روحانیون
4. انجمن‌های محلی و منطقه‌ای
5. سازمان‌های مردم‌نهاد و غیردولتی
6. نهادهای خصوصی
7. جلب مشارکت توده مردم
8. درونی کردن ارزش‌ها

منابع

- آزادارمکی، تقی. *جامعه‌شناسی فرهنگ*. تهران. نشر علم. چاپ اول: 1387.
- ادگار، اندرو و سجویک، پیتر. *مفاهیم کلیدی در نظریه فرهنگی*. ترجمه ناصرالدین علی تقویان. تهران. دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. چاپ اول: 1388.
- اشتریان، کیومرث. *روش سیاست‌گذاری فرهنگی*. تهران. کتاب آشنا. چاپ اول: 1381.
- باکاک، رابرت. *صورت‌بندی‌های فرهنگی جامعه‌ی مدرن*. ترجمه‌ی مهران مهاجر. تهران. انتشارات آگاه. چاپ اول: 1386.
- بشیریه، حسین. *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*. تهران. موسسه فرهنگی آینده‌پویان. 1379.
- بیلینگتون، روزاموند و استرابریج، شیلا و دیگران. *فرهنگ و جامعه (جامعه‌شناسی فرهنگ)*. ترجمه فریبا عزیدفتری. تهران. نشر قطره. چاپ اول: 1380.
- پهلوان، چنگیز. *فرهنگ و برنامه‌ریزی*. تهران. پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران. چاپ اول: 1358.
- روح‌الامینی، محمود. *زمینه‌ی فرهنگ‌شناسی*. تهران. انتشارات عطار. چاپ اول: 1365.
- ژیرار، آگوستین. *توسعه‌ی فرهنگی، تجارب و خط‌مشی‌ها*. ترجمه‌ی عبدالحمید زرین‌قلم و پروانه سپرده و علی هاشمی گیلانی. تهران. مرکز پژوهش‌های بنیادی، مرکز آمار و برنامه‌ریزی پژوهش‌های فرهنگی و هنری. چاپ اول: 1372.

- شیبانی، ثریا. **چند تعریف از فرهنگ**. در *مسائل و چشم‌اندازهای فرهنگ (مجموعه‌ی مقالات)*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. 1381.
- صالحی امیری، سید رضا. **مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی**. تهران: نشر ققنوس. چاپ دوم: 1388.
- صالحی امیری، سید رضا و عظیمی دولت‌آبادی، امیر. **مبانی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی**. تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام. چاپ اول: 1387.
- صالحی امیری، سید رضا و کاوسی، اسماعیل. **مقدمه‌ای بر مراحل اجرایی برنامه‌ریزی جامع فرهنگی**. برنامه‌ریزی فرهنگی. پژوهشنامه 28. پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام. 1387.
- فاضلی، نعمت‌اله. **جزوه‌ی برنامه‌ریزی و سیاست فرهنگی**. تهران: گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی. 1386.
- عبدی، عباس و گودرزی، محسن. **تحولات فرهنگی در ایران**. تهران: انتشارات روش. چاپ اول: 1378.
- غلامرضا کاشی، محمدجواد. **اخلاق و برنامه‌ریزی فرهنگی**. فصلنامه فرهنگ عمومی. شماره 33. 1381.
- کوش، دنی. **مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی**. ترجمه‌ی فریدون وحید. تهران: انتشارات سروش. چاپ اول: 1381.
- گوردن، کریستوفر و ماندی، سایمون. **دیدگاه‌های اروپایی سیاست فرهنگی**. ترجمه‌ی هادی غربائی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی. چاپ اول: 1381.
- محمدی‌مهر، غلامرضا. **روش تحلیل محتوا**. تهران: انتشارات دانش‌نگار. چاپ اول: 1387.
- مک‌گویگان، جیم. **بازاندیشی در سیاست فرهنگی**. ترجمه‌ی نعمت‌اله فاضلی و مرتضی قلیچ. تهران: دانشگاه امام صادق. چاپ اول: 1388.
- نش، کیت. **جامعه‌شناسی سیاسی معاصر**. ترجمه حسین بشیریه. انتشارات کویر. چاپ چهارم: 1387.

Nylöf, Göran. **A method for evaluating cultural policy**. International Journal of Cultural Policy. 1997. 3: 2, 361 — 376.

Duelund, Peter. **The rationalities of cultural policy**. Nordic Cultural Institute Papers. 2005.

